

خاستگاه توسل از دیدگاه وهابیان و اهل سنت

خاستگاه توسل از دیدگاه وهابیان و اهل سنت

قرن هاست که توسل در جوامع اسلامی رواج داشته و آثار ماندگاری در رسوم ملل مختلف جهان گذاشته است در این میان تنها گروه وهابی به تاسی از افکار ابن تیمیه است که با مسئله توسل به تندی برخورد کرده و باعث به وجود آمدن اختلافاتی میان مسلمانان شده است. در این مقاله با بیان برخی از کلمات علماء اهل سنت در پی اثبات این است که علمای اهل سنت به غیر از وهابیان توسل به ارواح اولیا خصوصاً پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را پذیرفته اند

پیشگفتار

یکی از موارد اختلاف بین وهابیان و سایر مسلمانان، توسل به اولیای الهی یا به تعبیری، وسیله قرار دادن آنان نزد خداوند متعال است. وهابیان آن را جایز نمی دانند، اما عموم مسلمانان نه تنها آن را جایز می شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده اند. توسل انواع و اقسامی دارد که نزد عموم مسلمانان برخی از آنها صحیح و بعضی باطل و دسته ای دیگر مورد اختلاف است؛ به همین دلیل هر کدام را به صورت جداگانه بررسی می نمایم.

خاستگاه توسل نزد وهابیان

با آنکه محمد بن عبدالوهاب توسل را از مسائل فقهی می داند اما برخی از وهابیان معاصر آن را از مسائل عقیدتی برشمرده اند.

محمد بن صالح عثیمین از علمای وهابی در این باره می نویسد:

بالنسبة للتوسل فهو داخل فی العقيدة؛ لأن المتوسل يعتقد ان لهذه الوسيلة تأثيراً فی حصول مطلوبه و دفع مكروهه، فهو فی الحقيقة من مسائل العقيدة؛ لأن الإنسان لا يتوسل بشيء إلا و هو يعتقد ان له تأثيراً فيما يريد. [1]

نسبت به توسل باید گفت که آن داخل در عقیده است؛ زیرا توسل کننده اعتقاد دارد که این وسیله دارای تأثیر در رسیدن به خواسته و دفع کراهت از اوست، پس توسل در حقیقت از مسایل اعتقادی است؛ زیرا انسان به چیزی توسل نمی کند، مگر آنکه اعتقاد دارد که آن وسیله در آنچه می خواهد تأثیرگذار است.

منع از توسل از بدعت های بنی امیه

داود بن ابی صالح می گوید:

اقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه - جبهته - علی القبر، فأخذ مروان برقبته ثم قال: هل تدري ما تصنع؟ فأقبل عليه فإذا ابویوب الأنصاری، فقال: نعم، إني لم آت الحجر، إنما جئت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)، و لم آت الحجر. سمعت رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) يقول: (لا تبكوا علی الدین إذا ولیه أهله، و لكن أبكوا علی الدین إذا ولیه غیر أهله). [2]

مروان روزی وارد مسجد رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شد و مشاهده کرد که مردی صورت یا پیشانی خود را بر روی قبر حضرت گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ او به صورت آن مرد نگاه کرد دید که ابویوب انصاری است. او گفت:

آری می دانم که چه می کنم، من به جهت این سنگ ها نیامده ام، بلکه برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) آمده ام نه سنگ ها. از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: "بر دین نگرید اگر اهلش متولی آن شد، بلکه بر دین آن وقتی بگرید که غیر اهلش متولی آن شود".

توسل از دیدگاه علمای اهل سنت

علمای اهل سنت غیر از وهابیان توسل به ارواح اولیا خصوصاً پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را پذیرفته اند. اینک به دیدگاه های برخی از آنان اشاره می کنیم:

1. نورالدین سمهودی

او می نویسد:

اعلم ان الاستغاثة و التشفع بالنبي(صلی الله علیه و آله و سلم) و بجاهه و برکته إلی ربّه تعالی من فعل الأنبياء و سير السلف الصالح واقع فی کلّ حال، قبل خلقه و بعد خلقه، فی حیاته الدنیویة و مدّة البرزخ و عرصات القيامة. و إذا جاز السؤال بالأعمال - كما فی حدیث الغار الصحيح و هی مخلوقة - فالسؤال بالنبي(صلی الله علیه و آله و سلم) أولى. و فی العادة انّ من له عند شخص قدر فتوسّل به إلیه من غیبه، فإنّه یجیب اکراماً للمتوسّل به. و قد یكون ذکر المحبوب أو المعظم سبباً للإجابة. [3]

بدان که استغاثه و درخواست شفاعت به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و به آبرو و برکت او نزد خدای متعال، از فعل انبیا و سیره و روش سلف صالح است که در هر حال واقع شده است، قبل از خلقت و بعد از خلقتش، در حیات دنیوی اش و در مدت برزخ و عرصات قیامت. و اگر درخواست به واسطه اعمال جایز است - آن گونه که در حدیث صحیح غار وارد شده که مخلوق است - پس درخواست به واسطه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به طریق اولی جایز می باشد. و امری عادی است، شخصی که نزد دیگری آبروی دارد و در غیبتش به او توسل می جوید، آن شخص به جهت تکریم وسیله، درخواستش را اجابت می کند. و گاهی ذکر محبوب یا شخص تعظیم شده سبب اجابت دعاست.

2. دکتر عبدالملک سعدی

او می گوید:

إذا قلت: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ بِجَاهِ فُلَانِ نَبِيٍّ أَوْ صَالِحٍ فَهَذَا أَيْضاً مِمَّا يَنْبَغِي أَنْ لَا يَحْصَلَ بِجَوَازِهِ خِلَافٌ؛ لِأَنَّ الْجَاهَ لَيْسَ هُوَ ذَاتُ الْمُتَوَسِّلِ بِهِ، بَلْ مَكَانَتُهُ وَ مَرْتَبَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ، وَ هِيَ حَصِيلَةُ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ عَنْ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ): "وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا" وَ قَالَ عَنْ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ): "وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" فَلَا يَنْكَرُ عَلَى مَنْ يَتَوَسَّلُ بِالْجَاهِ إِذَا كُنَّا مُنْصَفِينَ؛ لِأَنَّهُ لَا يَحْتَمِلُ نِسْبَةَ التَّأْثِيرِ إِلَى الْمُتَوَسِّلِ بِهِ؛ إِذْ لَيْسَ هُوَ الْمَقْصُودُ، بَلِ الْمُتَوَسِّلُ بِهِ جَاهُهُ وَ مَكَانَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ لَا غَيْرَ... [4]

هرگاه بگوی: بارخدایا! من آبروی فلان نبی یا صالح را به سوی تو وسیله می آورم، این از جمله کارهایی است که خلافتی در آن سزاوار نمی باشد؛ زیرا آبرو همان ذات وسیله نیست، بلکه منزلت و مقام او نزد خداست، و آن حاصل اعمال صالح است؛ زیرا خداوند متعال در مورد موسی(علیه السلام) فرمود: "او نزد خدا آبرومند است". و درباره عیسی(علیه السلام) فرمود: "او در دنیا و آخرت آبرومند است". پس ما اگر منصف باشیم نباید بر کسی که توسل به جاه داشته انکار نماییم؛ زیرا نسبت تأثیر به وسیله داده نشده است، چون او مقصود نیست، بلکه توسل به آبرو و منزلت او نزد خداست نه چیز دیگر...

او نیز در مورد قصه استسقاء عمر از عباس عموی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می

گوید:

انّ عمر لم يقل: و اليوم نستسقى بالعباس بن عبدالمطلب، بل قال: بالعباس عمّ نبيك، فالوجهة حصلت له؛ لانه عمّ النبي(صلى الله عليه و آله و سلم) الميت، و هذا اعتراف بانّ جاه النبي(صلى الله عليه و آله و سلم) بعد موته مازال باقياً حتى سري إلى عمّه العباس.[5] همانا عمر نگفته: امروز باران را به وسیله عباس بن عبدالمطلب طلب می کنیم؛ بلکه گفته: باران را به وسیله عباس عموی پیامبرت می خواهیم. پس آبرو برای پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) است، چون که او عموی حضرت می باشد گرچه حضرت از دنیا رحلت نموده است. و این اعترافی است به اینکه آبروی پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) بعد از مرگش دائماً باقی است تا اینکه به عمویش عباس سرایت کرده است.

3. قسطلانی

او می نویسد:

و ينبغي للزائر ان يكثر من الدعاء و التضرّع و الإستغاثّة و التشفع و التوسل به(صلى الله عليه و آله و سلم)، فجدير بمن استشفع به ان يشفعه الله فيه. قال: و انّ الإستغاثّة هي طلب الغوث، فالمستغيث يطلب من المستغاث به اغاثته أن يحصل له الغوث. فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الإستغاثّة أو التوسل أو التشفع أو التوجه أو التوجه...[6]

برای زائر سزاوار است که بسیار دعا و تضرّع و استغاثه و درخواست شفاعت و توسل به او(صلى الله عليه و آله و سلم) نماید. و سزاوار است برای کسی که درخواست شفاعت از او می کند اینکه خدا او را شفیع در حقش قرار دهد. او نیز می گوید: و استغاثه به معنای درخواست پناه دادن است. پس درخواست کننده پناه از پناه دهنده می خواهد تا او را پناه دهد. و در این مسأله فرقی بین استغاثه یا درخواست شفاعت یا خواستن به جاه و آبرو نیست...

4. ابن الحاج ابو عبدالله عبدری مالکی

او می نویسد:

...فإن كان الميت المزار ممّن ترجى برکته، فيتوسّل إلى الله تعالى به...ثم يتوسل بأهل تلك المقابر - أعنى بالصالحين منهم - فى قضاء حوائجه و مغفرة ذنوبه، ثم يدعو لنفسه و لوالديه و لمشايخه و لأقاربه و لأهل تلك المقابر و لأموات المسلمين و لأحيائهم و ذريّتهم إلى يوم الدين و لمن غاب عنه من اخوانه و يجأر إلى الله تعالى بالدعاء عندهم. و يكثر التوسل بهم إلى الله تعالى؛ لانه سبحانه و تعالى اجتباهم و شرفهم و كرمهم. فكما نفع بهم فى الدنيا ففى الآخرة اكثر. فمن أراد فليذهب إليهم و يتوسل بهم؛ فإنهم الواسطة بين الله تعالى و خلقه. و قد تقرّر فى الشرع و علم ما لله تعالى بهم من الاعتناء...[7]

...اگر میتی که زیارت می شود از جمله کسانی است که امید برکت از او می رود به او برای رسیدن به خدا توسل می شود...آن گاه به اهل آن مقبره ها توسل می شود یعنی به صالحان از آنها تا حوائجش برآورده و گناهانش آمرزیده شود. سپس برای خود و پدر و مادر و اساتید و نزدیکانش و برای اهالی آن مقبره ها و اموات مسلمانان و زنده ها و ذریه آنها تا روز قیامت دعا می کند و برای هرکس که از برادرانش غایبند، و با دعا نزد آنان به خدای متعال پناه می برد و زیاد آنان را وسیله به سوی خود قرار می دهد؛ زیرا خداوند متعال و سبحان آنان را انتخاب کرده و شرافت داده و تکریم نموده است. و همان گونه که به آنها در دنیا نفع خواهد برد در آخرت بیشتر نفع می برد. و هرکس خواست باید نزد آنها رود و به آنان توسل جوید؛ چرا که آنان واسطه بین خدای متعال و خلق اویند، و در شرع ثابت شده و اعتنای خدای متعال به آنان دانسته شده است...

5. حسن بن علی سقاف شافعی

او می گوید:

فالتوسل و الإستغاثة و التشفع بسيد الأنام نبينا محمد(صلى الله عليه و آله و سلم) مصباح الظلام، من الأمور المندوبات المؤكّدت، و خصوصاً عند المدلهّمات، و على ذلك سار العلماء العاملون، و الأولياء العابدون، و السادة المحدثون، و الأئمة السالفون، كما قال السبكي فيما نقل عند صاحب "فيض القدير" [8]: "و يحسن التوسل و الإستغاثة و التشفع بالنبي(صلى الله عليه و آله و سلم) إلى ربّه، ولم ينكر ذلك أحد من السلف ولا من الخلف...".

حتّى نص السادة الحنابلة في مصنّفاتهم الفقهية على استحباب التوسل بسيدنا رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلم)، و نقلوا ذلك عن الإمام أحمد أنّه يستحبّه، كما في كتاب الإنصاف فيما ترجح من الخلاف [9]، و غيره. و نقل ابن كثير في "البداية و النّهاية" [10]: أنّ ابن تيمية أقرّ أخيراً في المجلس الذي عقده له العلماء العاملون الربانيون المجاهدون بالتوسل و أصرّ على إنكار الإستغاثة، مع أنّه يقول في رسالة خاصة له في الإستغاثة بجوازها بالنبي(صلى الله عليه و آله و سلم) فيما يقدر عليه المخلوق.

و اعتمد الإمام الحافظ النووي استحباب التوسل و الإستغاثة و التشفع في مصنّفاته كما في حاشية الإيضاح على المناسك له [11]، و في شرح المذهب "المجموع" [12]، و في الأذكار [13]،

و هو مذهب الشافعية و غيرهم من الأئمة المرضيين المجمع على جلالته و ثقته... [14] پس توسل و استغاثه و درخواست شفاعت از بزرگ مردمان، پیامبر ما محمد(صلى الله عليه و آله و سلم)، چراغ تاریکی ها، از امور مستحب و مؤکّد است، خصوصاً در گرفتاری ها. و این روش علمای عامل و اولیای عابد و بزرگان محدث و امامان سلف است آن گونه که بنابر نقل صاحب "فيض القدير" از سبکی نقل شده که گفت: و حُسن دارد توسل و استغاثه و درخواست شفاعت از پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) نزد خداوند، و هیچ یک از متقدمین و متأخرین این مطلب را انکار نکرده اند... حتی اینکه بزرگان حنبله در تصنیفات فقهی خود بر استحباب توسل به آقای ما رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلم) تصریح کرده و آن را از امام احمد نقل کرده اند که او نیز مستحب می دانسته است آن گونه که در کتاب "الانصاف فيما ترجح من الخلاف" و دیگر کتاب ها آمده است. و ابن كثير در کتاب "البداية و النّهاية" نقل کرده که ابن تيمیه اخیراً در مجلسی که علمای عامل، ربّانی، مجاهد تشکیل دادند به جواز توسل اقرار کرده گرچه بر انکار استغاثه اصرار نموده است، با اینکه در رساله ای جداگانه قائل به جواز استغاثه به پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلم) شده در اموری که مقدور مخلوق است.

و امام حافظ نووی بر استحباب توسل و استغاثه و درخواست شفاعت در مصنّفاتش همانند "حاشیه الايضاح على المناسك" و "شرح المذهب "المجموع" و "الأذکار" اعتماد کرده است و این مذهب شافعی و غیر آنها از امامانی است که مورد رضایت بوده و بر جلالت و وثاقت آنان اجماع است....

6. زینی دحلان

او می گوید:

و من تتبع أذکار السلف و الخلف و أدعیتهم و أورادهم وجد فيها شيئاً كثيراً في التوسل، ولم ينكر عليهم أحد في ذلك حتّى جاء هؤلاء المنكرون، ولو تتبعنا من أكابر الأمة في التوسل لامتلات بذلك المصحف، و فيما ذكر كفاية و مقنع لمن كان بمرأى من التوفيق و مسمع. [15]

هر کس ذکرهای متقدمین و متأخرین و ادعیه و اوراد آنها را پیگیری کند در آنها موارد بسیاری از توسل را می یابد، و کسی بر آنها در این امور انکار نکرده است تا آنکه منکران آمدند. و اگر ما از بزرگان امت در مورد توسل جست وجو کنیم کتابمان با آنها پر می شود، و در آنچه ذکر شد کفایت و بی نیازی است برای کسی که در معرض توفیق و شنیدن است.

7. خلیل احمد سہانپوری

او می گوید:

عندنا و عند مشایخنا يجوز التوسل بهم في حياتهم و بعد وفاتهم، بأن يقول: أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَتُوَسَّلُ إِلَيْكَ بفلان أن تجيب دعوتي و تقضى حاجتي، كما صرح به الشاه محمد اسحاق دهلوی و المهاجر المکی و رشید احمد الکنکومی. [16]

نزد ما و مشایخ ما توسل به اولیا در زمان حیات و بعد از وفاتشان جایز است، به اینکه انسان بگوید: بارخدا یا! من به واسطه فلان شخص به سوی تو رو می کنم و از تو می خواهم که خواسته ام را اجابت کرده و حاجتم را برآورده کنی، همان گونه که شاه محمد اسحاق دهلوی و مهاجر مکی و رشید احمد کنکومی به آن تصریح کرده اند.

8. عیسی بن عبدالله حمیری

او می نویسد:

إنّ موضوع التوسل لا يستحق كل ما أثير حوله من شقاق و نزاع و كثرة الجدل فيه؛ فإنّ سؤال الله ببركة ولى من اوليائه أو بجاه أهل بيت نبيه(صلى الله عليه و آله و سلّم) لا ينبغي أن يختلف على جوازه اثنان إذا وجد الإنصاف، فالأدلة تبرهن على صحة التوسل بالذات؛ لأنّ الذات اصل للمعنى، و صلاح المعنى من صلاح الذات و فسادها من فسادها؛ إذ إنّ أول من امر بالواسطة هو الرحمن سبحانه، و أول واسطة هو آدم، و أول معترض هو الشيطان الرجيم، اعاذنا الله منه، و أول مستجيب هم الملائكة الكرام عليهم السلام، ولو انصف الناس في بحثه لما وصلوا إلى الشقاق و الفراق. [17]

همانا موضوع توسل این اندازه مستحق اختلاف و نزاع و کثرت جدال در آن نیست؛ زیرا درخواست از خداوند به برکت ولی از اولیائش یا به جاه و مقام اهل بیت پیامبرش(صلى الله عليه و آله و سلّم) سزاوار نیست که بر جواز آن دو نفر اختلاف کنند اگر انصاف پیدا شود. پس ادله بر صحت توسل به ذات اولیا اقامه برهان می کند؛ زیرا ذات، اصل معناست و صلاح معنا از صلاح ذات و فساد معنا از فساد ذات نشأت می گیرد؛ چون کسی که امر به واسطه کرد، خداوند رحمان سبحانه و اول واسطه آدم و اول اعتراض کننده شیطان رانده شده بود، خداوند ما را از شرّ او نجات دهد، و اول درخواست کننده اجابت ملائکه کرام(عليهم السلام) بودند. و اگر مردم در بحث، انصاف می دادند هرگز به این اختلاف و افتراق کشیده نمی شدند.

9. نووی

محبی الدین ابوزکریا نووی شارح صحیح مسلم در کتاب "الأذکار" درباره کیفیت زیارت قبر پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلّم) می نویسد:

...ثم يرجع إلى موقفه الأول قُبالة وجه رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلّم) فيتوسل به في حق نفسه و يتشفع به إلى ربّه سبحانه و تعالی، و يدعو لنفسه و لوالديه و اصحابه و احبابه و من احسن إليه و سائر المسلمين، و ان تجهد في اكثار الدعاء، و يغتنم هذا الموقف الشريف، و يحمدا لله تعالى و يسبحه و يكبره و يهلله، و يصلّي على رسول الله(صلى الله عليه و آله و سلّم)، و يكثر من كل ذلك... [18]

...آن گاه به جایگاه اول خود در برابر صورت رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلّم) باز می گردد و در حق خودش به او توسل می جوید و او را به سوی پروردگار سبحانه و تعالی شفیع می آورد، و برای خود و پدر و مادر و اصحاب و دوستانش و کسانی که به او نیکی کرده اند و دیگر مسلمانان دعا می کند، و در دعا نمودن زیاد کوشش می نماید، و این موقعیت شریف را غنیمت می دارد و خداوند متعال را ستایش کرده و او را تسبیح و تکبیر و تهلیل می گوید و بر رسول خدا(صلى الله عليه و آله و سلّم) درود می فرستد، و زیاد این کارها را انجام می دهد...

حسن بن علی سقاف شافعی در ذیل کلام نووی می گوید:
فانظر رحمک الله تعالی و هداک کیف استحسن العلماء و منهم الإمام النووی هذه الصیغة فی نداء النبی(صلی الله علیه و آله و سلّم)، و طلب العفو و ان یستغفر الله له، و نحن لانفعل إلاّ ذلك ولا نستحب إلاّ هذا، و لانزید علی ما ورد فی الأحادیث المتقدمة أو ما جاء عن العلماء الکبار فی العلم، ولا نعتقد فی المخلوقین انهم یرزقون بذاتهم أو یحیون و یمیتون، فالله تعالیٰ بین لنا فی کتابه انّ اسناد الفعل لغيره علی طریق المجاز لیس شرکاً، ولكن ماذا نضع بمن لا یدرک المجاز و ینکره اشدّ الإنکار.

قال تعالیٰ فی شأن سیدنا عیسیٰ علیه الصلاة و السلام: "وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتَىٰ يَا ذَنْ لِّهِ وَأَنْیُكِّمُ یَٰمَ تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِكُمْ" [19]؛ فلو قال شخص انّ سیدنا عیسیٰ(علیه السلام) كان یحیی الموتی و یریء الاکمه و الأبرص لم یکن کافراً، مع انّ الله تعالیٰ هو محیی الموتی حقیقة، و هو الذی یریء الاکمه و الأبرص، و کلّنا یعتقد انّ التأثير لله لا لسیدنا عیسیٰ علیه الصلاة و السلام. و كذلك إذا استغاث رجل برسول الله(صلی الله علیه و آله و سلّم) راجیاً ان یدعو الله له فی تفْرِیح مصیبتہ أو کرهه معتقداً انّه حی فی قبره یبلغه سلام امته اینما کانوا، و تعرض علیه اعمالهم، لم یکن ذلك شرکاً عند من تجرد عن العصبیة و اتقى الله تعالیٰ، بل سیستحق انّ ذلك سنة وردت بها الأحادیث الصحیحة، و نصّ علیها علماء الأمة الثقات من السلف و المحدثین.[20]

پس نظر کن - خداوند متعال تو را پیامرزد و هدایت کند - چگونه علما از آن جمله امام نووی این گونه سخن گفتن و صدادادن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) و درخواست عفو و طلب مغفرت از خدا را برای خود حسن شمرده اند و ما انجام نمی دهیم، مگر همین را مستحب نمی دانیم؛ مگر همین را بر آنچه در احادیث پیشین آمده یا آنچه از علمای بزرگ در علم رسیده چیزی را زیاد نمی کنیم و در حق مخلوقین معتقد نیستیم که آنان به طور مستقل روزی می دهند یا زنده کرده و می میرانند؛ زیرا خداوند متعال برای ما در کتابش تبیین کرده که اسناد فعل به غیرش به طریق مجاز شرک نیست، ولی ما چه کنیم با کسانی که مجاز را نمی فهمند و آن را شدیداً انکار می نمایند. خداوند متعال در شأن سرور ما عیسیٰ علیه الصلاة و السلام فرمود: "و به اذن خدا کور و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید". پس اگر شخصی بگوید: سرور ما عیسیٰ(علیه السلام) مرده زنده می کرد و مرض کوری و برص را شفا می داد او کافر نمی باشد، با اینکه خداوند متعال زنده کننده مردگان به طور حقیقی است و اوست که مرض کوری و پیسی را بهبودی می دهد و همه ما معتقدیم که تأثیر برای خداست نه برای سرور ما عیسیٰ علیه الصلاة و السلام. و همچنین است اگر پناه ببرد شخصی به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) به امید اینکه از خدا بخواهد تا او را از مصیبت یا گرفتاری اش برهاند با اعتقاد به اینکه او در قبرش زنده بوده و سلام امتش هر جا که باشد به او می رسد و اعمال آنان بر او عرضه می گردد، این اعتقاد شرک آلود نیست نزد هر کس که از تعصب تهی باشد و از خداوند متعال بترسد، بلکه به این نتیجه می رسد که این مطلب، سنتی است وارد شده در احادیث صحیح که علمای مورد اعتماد از سلف و محدثان بر آن تصریح کرده اند.

او در کتاب "المجموع" می نویسد:

و اعلم انّ زیارة قبر الرسول(صلی الله علیه و آله و سلّم) من أهم القربات و انجح المساعی...ثم یأتی القبر الکریم فیستدبر القبلة و یستقبل جدار القبر، و یقف فی مقام الهیبة و الإجلال فیقول: ألسلام علیک یا رسول الله...و یتوسل به فی حق نفسه و یتشفع به إلی ربّه

سبحانه و تعالی. [21]

و بدان که زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مهم ترین اموری است که موجب تقرب به خدا است و از مهم ترین کوشش هایی است که به ثمر می نشیند... آن گاه به سوی قبر کریم آمده و پشت به قبله کرده و رو به دیوار قبر می نماید و در مقام هیبت و اجلال می ایستد و می گوید: درود بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)... و در حق خود به او توسل می جوید و او را شفیع نزد پروردگارش سبحانه و تعالی می آورد.

10. شیخ محمد حامد حموی

او می گوید:

يجوز التوسل إلى الله سبحانه و تعالی برسله و انبيائه عليهم الصلاة و السلام و على آلهم، و باوليائه، فأنه جائز و سائغ عند اهل الحق، بل أنه مستحب؛ إذ هو من اسباب اجابة الدعاء، و ليس فيه ادنى شبه بشرک... [22]

توسل نزد خداوند سبحانه و تعالی به رسولان و انبیائش که درود و سلام خدا بر آنان و بر آل آنان باد و نیز به اولیای او که خشنودی خدا بر آنان باد نزد اهل حق جایز، بلکه مستحب است؛ زیرا که این امر از اسباب اجابت دعاست و هیچ شبهه شرک در آن وجود ندارد.

11. ابن قیم جوزیه

او در کتاب "طريق الهجرة" می گوید:

و یکفی فی فضل الأنبياء و شرفهم انّ الله سبحانه و تعالی اختصهم بوحیه و جعلهم امناء علی رسالته، و واسطة بینه و بین عباده و خصّهم بأنواع کراماته... [23]

در فضیلت انبیا و شرف آنها کافی است که خداوند سبحانه و تعالی آنان را به وحی اختصاص داده و امینان بر رسالتش و واسطه بین خود و بندگان قرار داده و آنان را به انواع کرامتش اختصاص داده است....

او نیز در کتاب "مفتاح دار السعادة" می نویسد:

لم يعط نبی ما اعطیه، فرفع الله له ذکرة، و قرن اسمه باسمه، و جعله سيد الناس کلّهم، و جعله اقرب الخلق إلیه وسیلة واعظمهم عنده جاهاً واسمعهم عنده شفاعة... [24]

به هیچ پیامبری آنچه که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داده عطا ننموده است، لذا خداوند نام او را بلندمرتبه کرده و اسم او را به اسم خود مقرون ساخته و او را سرور همه مردم قرار داده و او را نزدیک ترین مردم از حیث وسیله قرب کرده و منزلتش را از همه نزد خود عظیم تر و شفاعت او را از دیگران پذیرفته تر دانسته است....

12. سبکی شافعی

قاضی سبکی که از امامان شافعی بوده و معاصر با ابن تیمیه است در ردّ بر او در کتاب "شفاء السقام" می نویسد:

اعلم أنّه يجوز و يحسن التوسل و الإستغاثة و التشفع بالنبي (صلی الله علیه و آله و سلم) إلى ربّه سبحانه و تعالی، و جواز ذلك و حسنه من الأمور المعلومة لكلّ ذی دین، المعروفة من فعل الأنبياء و المرسلین و سیر السلف الصالحین، و العلماء و العوام من المسلمین. ولم ينکر أحد ذلك من اهل الأديان، ولا سمع به فی زمن من الأزمان حتّى جاء ابن تیمیة، فتکلم فی ذلك بكلام یلبس فيه علی الضعفاء الأغمار، و ابتدع ما لم یسبق إلیه فی سائر الأعصار.

و حسبک انّ انکار ابن تیمیة للإستغاثة و التوسل قول لم یقل عالم قبله و صار بین اهل الإسلام مثله...

و اقول: انّ التوسل بالنبي (صلی الله علیه و آله و سلم) جائز فی کل حال: قبل خلقه و بعد خلقه، فی مدة حیاته فی الدنيا و بعد موته، و فی مدة البرزخ و بعد البعث فی عرصات القيامة و

الجنة. [25]

بدان که جایز است و حسن دارد توسل و استغاثه و شفیع قرار دادن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نزد خداوند سبحان و متعال، و جواز آن و حُسنش از امور معلوم نزد هر صاحب دینی و معروف از فعل انبیا و مرسلین و سیره سلف صالحین و علما و عوام از مسلمانان است، و هیچ کس از اهل ادیان آن را انکار نکرده و در هیچ زمانی از زمان ها انکار از کسی شنیده نشده است تا اینکه ابن تیمیه آمد و درباره آن سخنی گفت که امر را بر ضعیفان فرو رفته در جهل مشتبّه ساخت، و بدعتی گذاشت که در هیچ عصری چنین بدعتی گذاشته نشده بود. و بس است تو را اینکه انکار ابن تیمیه بر استغاثه و توسل، قولی است که هیچ عالمی قبل از او نگفته، و به آن بین اهل اسلام دو دستگی پیدا شد... و من می گویم: همانا توسل به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) جایز است در هر حال: قبل از خلقتش و بعد از خلقتش، در مدت زندگانی او در دنیا و بعد از مرگ او، در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصه های قیامت و بهشت.

13. سید محمد متولی شعراوی

او در ردّ مفتی وهابیان "بن باز" می گوید:

و نقول لمن يكفر المتوسلين بالنبي أو الولي: هذبوا هذا القول قليلاً؛ إنّ حدوث مثل هذا القول هو نتيجة عدم الفهم، فالذي يتوسل إلى الله بالنبي أو الولي هو يعتقد أنّ له منزلة عند الله، و هل يعتقد احد أنّ الولي يجمله ليعطيه ما ليس له عند الله؟ طبعاً لا. و هناك من قال: إنّ الوسيلة بالأحياء ممكنة و إنّ الوسيلة بالأموات ممنوعة. و نقول له: أنت تضيق امراً متسعاً؛ لأنّ حياة الحي لا مدخل لها بالتوسل؛ فان جاء التوسل بحضرته(صلی الله علیه و آله و سلم) إلى الله، فانك قد جعلت التوسل بحبك لمن علمت أنّه اقرب منك إلى الله، فحبك له هو الذي يشفع، و اياك ان تظنّ أنّه سيأتي لك بما لا تستحق.... [26]

ما به کسانی که توسل کنندگان به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یا ولی را تکفیر می کنند می گوئیم: کمی در این گفتارتان تأمل کنید خواهید یافت که حادث شدن مثل این گفتار نتیجه نفهمی است؛ چراکه توسل کننده به نبی یا ولی نزد خدا، معتقد است که برای او نزد خداوند منزلتی است، و آیا کسی معتقد است که شخص ولی مجامله کرده تا چیزی را که برای او نزد خدا نیست به او داده شود؟ طبعاً این چنین نیست. و در اینجا کسانی هستند که می گویند: توسل به زنده ها ممکن است ولی به اموات ممنوع می باشد. ما در جواب آنها می گوئیم: شما چیزی را تنگ می کنید که وسیع است؛ زیرا حیات زنده هرگز دخالتی در جواز توسل به او ندارد، و اگر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی خدا وسیله آورده شود در حقیقت آن محبت تو به اوست که شافع تو می باشد، و بهره‌یز از اینکه گمان کنی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تو کاری انجام می دهد که مستحق آن نیستی....

14. زرقانی

او می گوید:

و نحو هذا في منسك العلامة خليل و زاد: و ليتوسل به(صلی الله علیه و آله و سلم) و يسأل الله تعالى بجاهه في التوسل به؛ إذ هو محطّ جبال الأوزار و اثقال الذنوب؛ لأنّ بركة شفاعته و عظمها عند ربّه لا يتعاضدها ذنب. و من اعتقد خلاف ذلك فهو المحروم الذي طمس الله بصيرته و أضلّ سريره. الم يسمع قوله تعالى: "وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ..." [27] قال: و لعلّ مراده التعريض بابن تيمية. [28]

و همچنین است مسلک و روش علامه خليل. و اضافه می کند: به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

سَلِّم) باید توسَّل شود و در توسَّل به احترام مقام آن حضرت از خداوند درخواست می شود؛ چون پیامبر(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) محلّ نزول کوه های گناهان و سنگینی آنهاست [کنایه از این است که حضرت، شفاعت امتش را از خداوند می خواهد] به خاطر اینکه به برکت شفاعت حضرت و عظمت آن نزد پروردگار، هیچ گناهی برابری نمی کند و هر کس خلاف این مطلب را معتقد باشد، محرومی است که خداوند بصیرتش را پوشانده و سریرتش را گمراه نموده است. آیا او سخن خدا را نشنیده است که فرمود: "و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذارند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند..." من می گویم: و شاید مراد او از این حرف، تعریض و گوشه زدن بر این تیمیه باشد.

15. ابن قدامه حنبلی

او در آداب زیارت قبر پیامبر(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) می نویسد:
...ثم تأتي القبر فتقول: و قد اتيتك مستغفراً من ذنوبي بك إلی ربّي...[29]
آن گاه به کنار قبر پیامبر(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) می آیی و می گویی: من نزد تو آمده ام در حالی که از گناهانم به واسطه تو به سوی پروردگارم استغفار می کنم...

16. محمد بن علوی مالکی

او می گوید:
انّ الإستغاثة و التوسل ان كان المصحح لطلبها هو الحياة كما يقولون، فالأنبياء احياء في قبورهم و غيرهم من عبادالله المرضيين، ولو لم يكن للفقهاء من الدليل على صحة التوسل و الاستغاثة به(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) إلّا قياسه على التوسل و الإستغاثة به في حياته الدنيا لكفى، فإنّه حى الدارين، دائم العناية بأمتة، متصرف باذن الله في شؤونها.[30]
همانا استغاثه و توسل اگر مصحح درخواست آن زنده بودن است، آن گونه که می گویند، پس انبیا و دیگران از بنده های مورد رضایت خداوند در قبرهایشان زنده می باشند، و اگر برای فقیه دلیلی بر صحت توسل و استغاثه به پیامبر(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) جز قیاس آن بر توسل و استغاثه به او در حیات دنیا نبود، کفایت می کرد؛ چرا که پیامبر(صَلَّى الله علیه و آله و سَلِّم) زنده در هر دو دنیا است و دائماً به امتش عنایت می نماید و به اذن خدا در شئون آنان دخالت می کند.

او نیز می گوید: "اما دعوى انّ الميت لايقدر على شىء فهى باطلة"[31]؛ "اما ادعای اینکه میت قدرت بر چیزی ندارد باطل است".

او نیز می گوید:

انّ الأرواح لها من الإطلاق و الحرية مايمكنها من ان تجيب من يناديها و تغيث من يستغيث بها، كالأحياء سواء بسواء، بل اشدّ و اعظم.[32]
همانا ارواح دارای آزادی و رها بودن هستند به نحوی که می توانند پاسخ ندادهنده خود را داده و کسانی را که به آنان استغاثه می کنند پناه دهند، همانند زنده ها بدون کم و زیاد، بلکه آنان قوی تر و بزرگ ترند.

او درباره برداشت غلط وهابیان از توسل می گوید:

يخطئ كثير من الناس في فهم حقيقة الوساطة فيطلقون الحكم هكذا جزافاً بانّ الوساطة شرك و انّ من اتخذ واسطة باى كيفية كانت فقد اشرك بالله، و انّ شأنه في هذا شأن المشركين القائلين "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" و هذا كلام مردود، و الإستدلال بالآية في غير محلّه؛ و ذلك لانّ هذه الآية الكريمة صريحة في الإنكار على المشركين عبادتهم للأصنام و اتخاذها آلهة من دون تعالى و اشراكهم اياها في دعوى الربوبية، على انّ عبادتهم لها تقربهم

إلى الله زلفى، فكفرهم و اشراكهم من حيث عبادتهم لها و من حيث اعتقادهم أنّها ارباب من دون الله... فالواسطة لابدّ منها و هى ليست شركاً، و ليس كل من اتخذ بينه و بين الله واسطة يعتبر شركاً، و إلّا لكان البشر كلهم مشركين بالله؛ لأنّ امورهم جميعاً تبنى على الواسطة، فالنبي(صلى الله عليه و آله و سلّم) تلقى القرآن بواسطة جبرئيل، فجبرئيل واسطة للنبي(صلى الله عليه و آله و سلّم) و هو(صلى الله عليه و آله و سلّم) الواسطة العظمى للصحابة... و هو الذى يقول: "انا قاسم و الله معط". و بذلك يظهر أنّه يجوز وصف أى بشر عادى بأنّه فرج الكربة و قضى الحاجة، أى كان واسطة فيها، فكيف بالسيد الكريم و النبي العظيم(صلى الله عليه و آله و سلّم)؟ [33]

بسیاری از مردم در فهم حقیقت واسطه اشتباه می کنند و بی پایه و مطلق حکم می کنند که واسطه شرک است و اینکه هر کس واسطه ای را قرار دهد به هر کیفیتی باشد او به خداوند شرک ورزیده است، و اینکه شأن او در این باره همانند مشرکان است که می گویند: "ما بت ها را عبادت نمی کنیم جز آنکه ما را به سوی خدا نزدیک کنند". و این کلام مردودی است و استدلال به آن بی جاست؛ زیرا که این آیه صریح در انکار بر مشرکان است از آن جهت که بت ها را پرستیده و تنها آنها راخدایان خود خوانده اند، و نیز آنها را شریک خدا در ادعای ربوبیت می دانند، با این دید که عبادت آنها آنان را به خداوند نزدیک می گرداند. پس کفر و شرک آنها بدین جهت است که بت ها را پرستیده و معتقدند که آنها با قطع نظر از خداوند ربّ می باشند... پس واسطه باید باشد و در عین حال شرک نیست، و هر کس که بین خود و خدا واسطه ای قرار دهد کار شرک آمیزی نکرده است، وگرنه باید تمام بشر مشرک به خدا می بودند؛ زیرا تمام امور آنها مبتنی بر واسطه است؛ چرا که پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلّم) قرآن را از طریق واسطه جبرئیل تلقی کرده و جبرئیل واسطه برای پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلّم) است و پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلّم) هم واسطه بزرگ تر برای صحابه می باشد... و او کسی است که می فرمود: "من تقسیم کننده و خدا عطاکننده است". و به این مطلب ظاهر می گردد که جایز است بشر عادى را این گونه توصیف کرد که او گرفتاری را برطرف نموده و حاجت را برآورده کرد؛ یعنی واسطه در آن بوده، تا چه رسد به سرور کریم و پیامبر عظیم(صلى الله عليه و آله و سلّم)؟

او نیز در توجیه توسل به اولیای الهی می گوید:

أنّه ممّا لا شك فيه أنّ النبي(صلى الله عليه و آله و سلّم) له عند الله قدر على و مرتبة رفيعة و جاه عظيم، فای مانع شرعى أو عقلى يمنع التوسل به؟ فضلاً عن الأدلة التى تثبتة فى الدنيا و الآخرة. و لسنا فى ذلك سائلين غير الله تعالى ولا داعين إلّا إياه. فنحن ندعوه بما أحب أيّا كان؛ تارة نسأله بأعمالنا الصالحة؛ لأنّه يحبّها، و تارة نسأله بمن يحبّه من خلقه...

و سرّ ذلك أنّ كلّ ما أحبه الله صحّ التوسل به، و كذا كل من أحبه من نبى أو ولى، و هو واضح لدى كل ذى فطرة سليمة، و لا يمنع منه عقل ولا نقل، بل تظافر العقل و النقل على جوازه، و المسئول فى ذلك كلّ الله وحده لا شريك له، لا النبى ولا الولى ولا الحى ولا الميت... و إذا جاز السؤال بالأعمال فبالنبي(صلى الله عليه و آله و سلّم) أولى لأنّه افضل المخلوقات... [34]

همانا شکی نیست که پیامبر(صلى الله عليه و آله و سلّم) نزد خداوند منزلت بلند و مرتبه بالا و مقام بزرگی دارد، و چه مانع شرعى یا عقلى از توسل به او جلوگیری می کند؟ تا چه رسد به ادله ای که توسل به او را در دنیا و آخرت اثبات می نماید. و ما در این عمل از غیر خدا سؤال نکرده و به جز او را نخوانده ایم. و ما خدا را به آنچه دوست دارد می خوانیم، هر چه باشد؛ گاه او را به اعمال صالح خود می خوانیم؛ چراکه آنها را دوست دارد، و گاه او را به فردی از خلقتش

می خوانیم که دوستش دارد... و سرّ آن این است که هر چه را خداوند دوست دارد می توان به آن توسل جست، و همچنین هر کسی را از پیامبر یا ولی خداوند دوست دارد می توان به او توسل کرد، و این امری است واضح نزد هر صاحب فطرت سالم که عقل و نقل مانع آن نمی باشد، بلکه عقل و نقل بر جواز آن دلالت دارد.

و سؤال شده در همه این موارد تنها خداست که شریک و همتایی ندارد، نه پیامبر، یا ولی و نه زنده و نه مرده...

و اگر سؤال به اعمال صحیح است پس به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) اولی است؛ چرا که او برترین مخلوقات می باشد...

او نیز می گوید:

فان قالوا: انّ الممنوع انّما هو سؤال الأنبياء و الصالحين من أهل القبور في برازخهم؛ لأنهم غير قادرين و قد سبق ردّ هذا الوهم مبسوطاً و اجمالاً: انّهم احياء قادرين على الشفاعة و الدعاء، و حياتهم حياة برزخية لائقة بمقامهم يصحّ بها نفعهم بالدعاء و الاستغفار، و المنكر لذلك اخف احواله أنّه جاهل بما كاد يلحق بالمتواتر من سنته عليه الصلاة و السلام الدال على انّ موتی المؤمنین لهم فی حياتهم البرزخية العلم و السماع و القدرة على الدعاء و ما شاء الله من التصرفات، فما الظنّ بأكابر اهل البرزخ من النبيين و سائر الصالحين؟! [35]

اگر بگویند: همانا آنچه منع شده درخواست از انبیا و صالحان از اهل قبور در برزخ های آنهاست؛ چراکه آنها قادر نیستند، [در جواب می گوئیم] ردّ این توهم سابقاً به طور مبسوط و اجمال گذشت، که انبیا و صالحان، زنده بوده و قدرت بر شفاعت و دعا دارند، و حیات آنها حیات برزخی است و لایق به مقام آنهاست و به آن نفع دادن مردم به دعا و استغفار صحیح می باشد، و منکر این امور کمترین احوالش این است که او جاهل به سنت پیامبر علیه الصلاة و السلام است، سنتی که نزدیک است که ملحق به متواتر شود و دلالت دارد بر اینکه اموات از مؤمنان در عالم برزخ زنده بوده و دارای علم و شنود و قدرت بر دعا و آنچه از تصرفات که خدا بخواهد می باشند، پس چه گمانی به بزرگان اهل برزخ از پیامبران و سایر صالحان می باشد؟!

17. محمد بن عمر غمری واسطی

نهبانی در کتاب "شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق" از محمد بن عمر غمری واسطی نقل می کند:

...فانّه(صلی الله علیه و آله و سلّم) هو الواسطة بيننا و بينه تعالى، و الدليل لنا عليه، و المعروف لنا به عزّوجلّ و التعلق بالواسطة متقدم على التعلق بالمتوسط إليه؛ فانّ الواسطة هو السبب فی الدخول على الملك العظيم و وسيلة إلى منازل القرب، فهو(صلی الله علیه و آله و سلّم) الواسطة بين الخلق و بين ربهم تعالى. [36]

...همانا پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) همان واسطه بین ما و بین خداوند متعال و راهنمای ما بر اوست، و معرفّ ما به خدای عزّوجلّ می باشد. و تعلق به واسطه مقدم بر تعلق به کسی است که برای رسیدن به او، واسطه آورده شده است؛ چرا که واسطه سبب وارد شدن بر پادشاه عظیم و وسیله برای رسیدن به منازل قرب است، پس او(صلی الله علیه و آله و سلّم) واسطه بین خلق و بین پروردگارشان می باشد.

18. عدوی

نهبانی از استادش عدوی نقل می کند:

انّ الولی بعد موته اشدّ کرامة منه فی حال حیاته؛ لانقطاع تعلقه بالمخلوق و تجرد روحه للخالق، فیکرمه الله تعالى بقضاء حاجة المتوسلين به. [37]

همانا ولی بعد از مرگش کرامتش از حال حیات او بیشتر می شود، به جهت قطع شدن تعلقش به مخلوق و تجرد روحش برای خالق. لذا خداوند متعال به او اکرام کرده و حاجات متوسلین به او را برآورده می نماید.

19. محمد عثمان بریلوی

او در کتاب "کشف فیوض" درباره حضرت امام کاظم (علیه السلام) و توسل و استغاثه به او می گوید: "قبر موسی الکاظم التریاق الأكبر" [38]؛ "قبر موسی کاظم (علیه السلام) بزرگ ترین دارو برای هر دردی است".

20. نبهانی

او در کتاب "شواهد الحق" می گوید:

و جمیع الأوصاف الجميلة التي ذكرها في عبارته السابقة للأنبياء و الرسل عليهم الصلاة و السلام لا شك أنها تؤهلهم لمرتبة الاستغاثة بهم إلى الله تعالى، لقضاء حوائج المستغيثين، و هو مصرح فيها بأنهم وسيلة الناس و وسائطهم إلى الله تعالى، فكما جعلهم تعالى واسطة لخلقه في تبليغ دينه جعلوهم واسطة له في قضاء حوائجهم، و إلا فليم لم يبلغ الله تعالى شرائعه و احكام دينه إلى كل فرد من افراد الناس بلا واسطة؟!...

فان قلت: ما هو ذلك السبب؟ قلت: هو - و الله اعلم - معرفتهم بالله تعالى بحسب درجاتهم و استعدادهم و قرب المناسبة بينهم و بين الحق تعالى و النظر إلى كمال صفاتهم و كثرة طاعتهم لله عزوجل و معرفتهم بآداب العبودية له تعالى، بخلاف سائر الناس... و هم درجات اعلاهم سيدنا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و مثلهم في ذلك الأولياء و الصالحون، و مع كونهم يكونون وسائط في ذلك لمن هو دونهم في الصفاء و الطاعة و معرفة آداب العبودية يتخذون من هو فوقهم في ذلك كالأنبياء و وسائط لهم لدى الله تعالى، كما ورد في حديث الشفاعة... [39] و تمام اوصاف زیبایی را که در عبارت سابقش برای انبیا و رسولان علیهم الصلاة و السلام ذکر کرد، شکی نیست که لیاقت پناه بردن به آنها نزد خدا را به آنان می دهد تا از این راه حاجات استغاثه کنندگان برآورده شود، و او در آن تصریح کرده که آنان، وسیله و واسطه مردم به سوی خداوند متعال هستند، همان گونه که خداوند متعال آنها را واسطه خلق در تبلیغ دینش قرار داد، همچنین آنها را واسطه خود در برآوردن حوائج آنها کرد، وگرنه پس چرا خداوند متعال شرایع و احکام دینش را به سوی هر کس بدون واسطه ابلاغ نکرد؟!...

اگر بگوییم که آن سبب چیست؟ می گوییم: سبب - و خداوند داناتر است - معرفت آنها به خداوند متعال به حسب درجات و استعداد آنها و قرب مناسبت بین آنها و بین حق تعالی و نظر به کمال صفات آنان و کثرت اطاعت دستورات خدای عزوجل و معرفت آنان به آداب عبودیت خدای متعال است، برخلاف دیگر مردم...

و آنان دارای درجاتی هستند که بالاترین آنها سرور ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و مثل آنها در این امر اولیا و صالحانند، که با وجود آنکه آنان وسائط برای کسانی هستند که در صفا و طاعت و شناخت آداب عبودیت پایین تر از آنان هستند، ولی اولیایی که بالاتر از خودشان می باشند، هم چون انبیا را وسائط برای خود نزد خدا می گیرند، آن گونه که در حدیث شفاعت وارد شده است....

و نیز می گوید:

لقد اتفق العلماء العارفون على جواز التوسل به (صلی الله علیه و آله و سلم) إلى الله لقضاء الحاجات في حياته و بعد الممات، و قد صار من المجربات ان من استغاث به (صلی الله علیه و آله و سلم) إلى الله باخلاص و صدق التجاء تقضى حاجته مهما كانت، ولم يحصل التخلف لأحد

إلّا من ضعف اليقين و حصول التردد و عدم صدق الإلتجاء. [40]
هر آینه علمای عارف بر جواز توسل به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نزد خداوند به جهت برآورده شدن حاجات در زمان حیات و مرگ او اتفاق دارند، و از مسایل تجربی است که هرکس به آن حضرت با اخلاص و صداقت نزد خدا پناه برد حاجتش برآورده شود هرچه باشد، و حاصل نشده تخلف بر احدی مگر از روی ضعف یقین و حصول تردید و عدم صدق پناه بردن.

21. سید محمد بن عربی تیانی حسنی

او که از علمای مکه بوده است در کتاب "برائة الاشعریین" در این باره می نویسد:
انّ التوسل لا یسمى عبادة قطعاً ولا یقال فیه عبادة، و أنّما هو وسیلة إليها و وسیلة الشیء غیره بالضرورة، و هو واضح؛ فانّ التوسل لا تقرب فیه للمتوسّل به ولا تعظیمه غایة التعظیم، و التعظیم إذا لم یصل إلى هذا الحدّ لا یكون الفعل المعظم به عبادة، فلا یطلق اسم العبادة على ما ظهر من الإستعمال اللغوی إلّا على ما كان بهذه المثابة؛ من كون العمل دالاً على غایة الخضوع منویاً به التقرب للمعبود، تعظیماً له بذلك التعظیم التام، فإذا اختل شیء منها منع الإطلاق....[41]

همانا توسل را به طور قطع عبادت نمی توان نامید و به آن نمی توان عبادت گفت، بلکه وسیله به عبادت است، و بدیهی است که وسیله چیزی غیر از آن چیز است، و این امری است واضح؛ زیرا توسل به جهت تقرب به وسیله و تعظیم کامل او نیست، و اگر تعظیم به این حدّ نرسد کاری که با آن تعظیم انجام گرفته عبادت به حساب نمی آید. لذا اسم عبادت اطلاق نمی شود بر آنچه از استعمال لغوی ظاهر شده، جز بر کاری که به این نحو باشد؛ یعنی اینکه عمل انسان دلالت بر غایت و نهایت خضوع کند در حالی که نیت او از این کار تقرب به معبود و تعظیم او با این تعظیم تام باشد، و اگر در موردی چیزی از این خصوصیات مختل شود نمی توان به آن اطلاق عبادت نمود....

22. شوکانی

شیخ محمد بن علی شوکانی درباره توسل به اولیای الهی می گوید:
و عندی أنّه لا وجه لتخصیص جواز التوسل بالنبی(صلی الله علیه و آله و سلم) کما زعمه الشیخ عزالدین بن عبدالسلام؛ لأمرین:
الأول: ما عرفناک به من اجماع الصحابة.

والثانی: انّ التوسل إلى الله بأهل الفضل و العلم هو فی التحقيق توسل بأعمالهم الصالحة و مزایاهم الفاضلة؛ إذ لا یكون فاضلاً إلّا بأعماله. فإذا قال القائل: اللّهم انّی أتوسل إليك بالعالم الفلانی فهو باعتبار ما قام به من العلم. و قد ثبت فی الصحیحین و غیرهما انّ النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) حکى عن الثلاثة الذین انطبقت علیهم الصخرة: انّ کل واحد منهم توسل إلى الله بأعظم عمل عمله، فارتفعت الصخرة. فلو کان التوسل بالأعمال الفاضلة غیر جائز او کان شراً کما زعمه المتشددون فی هذا الباب کابن عبدالسلام و من قال بقوله من اتباعه، لم تحصل الاجابة لهم، و لاسکت النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) عن انکار ما فعلوه بعد حکایتهم عنهم. و بهذا تعلم انّ ما یورده المانعون من التوسل بالانبياء و الصلحاء هو من نحو قوله تعالى: "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" و نحو قوله تعالى: "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" و نحو قوله تعالى: "لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ شَيْءٌ" لیس یوارد بل هو من الإستدلال على محلّ النزاع بما هو اجنبی عنه؛ فانّ قولهم: "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" مصرح بأنهم عبدوهم بذلك، و المتوسل بالعالم مثلاً لم یعبده، بل علم انّ له مزية عندالله بحمله العلم فتوسل به لذلك. و كذلك قوله تعالى: "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" فانه نهی عن ان

یدعی مع الله غیره کان يقول بالله و بفلان، و المتوسل بالعالم مثلاً لم يدع إلا الله، فانما وقع منه التوسل عليه بعمل صالح عمله بعض عباده، كما توسل الثلاثة الذين انطبقت عليهم الصخرة بصالح اعمالهم.

و كذلك قوله: "وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ" الآية، فان هؤلاء دعوا من لا يستجيب لهم، و لم يدعوا ربهم الذي يستجيب لهم، و المتوسل بالعالم مثلاً لم يدع إلا الله ولم يدع غيره دونه ولا دعا غيره معه... و هكذا الاستدلال على منع التوسل بقوله: "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ"، "قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا"؛ فان هاتين الآيتين مصرحتان بانه ليس لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) من امر الله شيء، و انه لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضرراً، فكيف يملك لغيره، وليس فيهما منع التوسل به أو بغيره من الأنبياء أو الأولياء أو العلماء، وقد جعل الله لرسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) المقام المحمود، مقام الشفاعة العظمى و ارشد الخلق إلى أن يسأله ذلك و يطلبوه منه...

و هكذا الاستدلال على منع التوسل بقوله (صلى الله عليه و آله و سلم) لما نزل قوله تعالى: "وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ" يا فلان بن فلان! لا املك لك من الله شيئاً، يا فلانة بنت فلان لا املك لك من الله شيئاً، فان هذا ليس فيها إلا التصريح بانه (صلى الله عليه و آله و سلم) لا يستطيع نفع من أراد الله ضره، ولا ضر من أراد الله تعالى نفعه، و انه لا يملك لأحد من قرابته فضلاً عن غيرهم شيئاً من الله. و هذا معلوم لكل مسلم و ليس فيه انه لا يتوسل به إلى الله؛ فان ذلك هو طلب الأمر ممن له الأمر و النهي، و انما أراد الطالب أن يقدم بين يدي طلبه ما يكون سبباً للإجابة ممن هو المنفرد بالعطاء و المنع و هو مالك يوم الدين. [42]

نزد من وجهی برای اختصاص دادن جواز توسل فقط بر پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) نیست آن گونه که "عزالدين بن عبدالسلام" گمان کرده است، به دو جهت، یکی به جهت آنکه بر تو معلوم کردیم که اجماع صحابه است و دیگری اینکه وسیله آوردن نزد خدا به اهل فضل و علم در حقیقت توسل به اعمال صالح و مزایای فاضل آنان است؛ زیرا انسان با اعمالش فاضل می گردد. و اگر کسی بگوید بارخدايا! همانا من به توسط این عالم به تو توجه می کنم به جهت علم اوست. و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب ها آمده که پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) درباره آن سه نفری که در غار بر رویشان بسته شد فرمود: هر آینه هر کدام از آنان با بزرگ ترین عملش به خدا روی آورد، لذا سنگ از جلوی در غار کنار رفت. و اگر توسل به اعمال صالح جایز نباشد یا آن گونه که افراد تندرو همچون "ابن عبدالسلام" و پیروان او گفته اند شرک باشد اجابت برای آنان حاصل نمی شد و پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) نیز بعد از حکایت عمل آنها ساکت نمی گشت. و از اینجا می دانی آنچه را که منع کنندگان توسل به انبیا و صالحان به آن استدلال می کنند از قبیل آیه: "اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند" و آیه "پس هیچ کس را با خدا نخوانید" و آیه "دعوت حق از آن اوست و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گویند" هیچ کدام وارد نیست، بلکه برای استدلال بر محل نزاع اجنبی می باشد؛ زیرا گفتار آنان "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى" تصریح است به اینکه آنان بت ها را این گونه می پرستیدند، در حالی که متوسل به شخص عالم مثلاً او را نمی پرستد، بلکه می داند که او دارای مزیتی به جهت علم نزد خداوند دارد. لذا بدین جهت به او توسل می کند. و نیز قول خداوند متعال: "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" که نهی می کند از اینکه همراه و در عرض خداوند غیر او را قرار دهیم، مثل اینکه بگوییم: به خدا و به فلان شخص، در حالی که متوسل به عالم مثلاً غیر از خدا را نمی خواند، و تنها از او توجه به خدا به وسیله عمل صالح برخی از بندگان سر زده است، همان گونه که آن

سه نفری که درب غار با سنگ بزرگ بر رویشان بسته شد متوسل به اعمال صالح خود شدند. و نیز قول او "و معبودهایی را که غیر از او می خوانند؛" زیرا آنان کسانی را می خوانند که حاجتشان را برآورده نمی کرد و خدایی را که حاجتشان را برآورده می کرد نمی خوانند، در حالی که متوسل به عالم مثلاً جز خدا را نمی خواند و تنها دیگری را به جز او صدا نمی زند و همراه خدا دیگری را نمی خواند...

و نیز استدلال بر منع توسل به قول خداوند "هیچ گونه اختیاری برای تو نیست"، "بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم؛" زیرا این دو آیه تصریح دارد بر اینکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) مالک امر خدا در هیچ چیزی نیست و او برای خودش مالک نفع و ضرری نمی باشد، پس چگونه مالک برای دیگری گردد، و این دو آیه اشاره به منع توسل به او یا دیگری از انبیا و اولیا و علما ندارد؛ چرا که خداوند برای رسولش مقام محمود و شفاعت بزرگ قرار داده و مردم را دعوت کرده تا از او آن را خواسته و طلب نمایند...

و همچنین استدلال بر منع توسل به قول پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)؛ که چون آیه "و خویشاوندان نزدیک را انداز کن" بر او نازل شد فرمود: ای فلان فرزند فلان! من از جانب خدا برای تو مالک چیزی نیستم. ای فلان دختر فلان من از جانب خدا برای تو مالک چیزی نیستم؛ زیرا در این جملات تصریح به این است که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نمی تواند به کسی که خداوند اراده ضرر به او رسانده نفع برساند. و نیز کسی را که خداوند متعال اراده کرده به او نفع برساند ضرر بزند. و نیز برای هیچ یک از نزدیکانش مالک چیزی از جانب خداوند نیست تا چه رسد به دیگران. و این مطلب بر هر مسلمانی معلوم است. و این حدیث دلالت ندارد بر اینکه پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را وسیله به سوی خدا قرار ندهیم؛ چرا که این کار در حقیقت درخواست کاری است از کسی که برای اوست امر و نهی، و درخواست کننده در برابر درخواستش چیزی را مقدم کرده که سبب اجابت دعایش گردد، ولی از کسی که او تنها عطا کننده و منع کننده است و او مالک روز جزا است.

او در کتاب "الدر النضید فی اخلاص کلمة التوحید" می نویسد:
انّ التوسل به(صلی الله علیه و آله و سلم) یكون فی حیاته و بعد موته، و فی حضرته و مغیبه، و لا یخفاک أنّه قد ثبت التوسل به(صلی الله علیه و آله و سلم) فی حیاته و ثبت التوسل بغیره بعد موته بإجماع الصحابة، اجماعاً سکوتیاً؛ لعدم انکار احد منهم علی عمر فی التوسل بالعباس. [43]

همانا می توان به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش و بعد از مرگش و در حضورش و از راه دور توسل جست. و مخفی نماند تو را که توسل به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش ثابت است و نیز توسل به غیر آن حضرت بعد از مرگش به اجماع صحابه به نوع اجماع سکوتی ثابت می باشد؛ به جهت انکار نکردن هیچ یک از صحابه بر عمر در توسل به عباس.

البانی در کتاب "التوسل، انواعه و احکامه" می گوید:
...و اجاز غیره کالامام الشوکانی التوسل به و بغیره من الأنبياء و الصالحین. [44]
...و اجازه کرده غیر او - احمد بن حنبل - مثل امام شوکانی توسل به پیامبر و به غیر او از انبیا و صالحان را.

23. شیخ عبدالجواد الدومی

او درباره توسل می گوید:
و أما التوسل إلى الله تعالى بجاه انبيائه عليهم الصلاة والسلام و أوليائه الصالحين فليس شركاً

ولا حراماً ولا هو بدعة مستحدثة فى الدين كما يدعيه المخالفون، و انما هو محبوب و مندوب إليه شرعاً، و ما مخالفة المخالفين فيه و تنوع مقالاتهم حوله...إلاّ من اظهر الأدلة على حيرة عقولهم و فساد تكفيرهم، و إلاّ فما وجه هذه التفرقة بين الولی و النبى و الحى و المیت هنا مادامنا نعتقد أنّ الفعل لله وحده من غير شریک؟ و أنّه عزوجلّ المتصرف فى الكون بالمنع و الإعطاء؟ و ما الخلق من ملائكة و انبياء و اولياء و غيرهم إلاّ وسائط و اسباب فقط یجرى الله تعالى الخیر و ضده على أيديهم من غير ان يكون لهم فى ذلك ایجاد ولا تأثير مطلق، كما اشار إليه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلّم) بقوله: "انّ هذا الخیر خزائن و لتلك الخزائن مفاتيح، فطوبى لعبد جعله الله مفتاحاً للخیر، مغلقاً للشر، و ویل لعبد جعله الله تعالى مفتاحاً للشر، مغلقاً للخیر".[45] و هل كان يتصور احد انّ الحى هو الذى كان یجلب الخیر أو يدفع الضرّ بذاته للمتوسل به حتّى إذا مات لم یمكنه ذلك، فیکون التوسل به عبثاً قبیحاً أو شركاً صریحاً كلا و الله...

ولا یخرج التوسل فى الحقيقة عن كونه سبباً من الأسباب العادية التى نصبها الله تعالى مقتضیات لمسبباتها و جعل بينهما مقارنة فى الوجود مع كون التأثير له وحده جل و علا، فیکون حکمه حکم بقية الأسباب العادية التى یخمر فيها الإفراط و المغالاة، لما یقع من بعض الجهال، و التفريط كما یقع من أهل القسوة و الجفاء المنکرین لخواص أولياء الله تعالى الثابتة و کراماتهم الواقعة بالمشاهدة و العیان؛ إذ ليس من المستحيل بل ولا من البعيد ان یعلّق الله تعالى قضاء حاجة من الحوائج کشفاء من مرض اوسعة فى رزق، على التوسل بأحد عباده الصالحین، و فى هذه الحالة لا یمكن أن یحصل المطلوب من الشفاء و غیره من غیر طریق التوسل بحال، لا لانّ التوسل مؤثر بذاته ولا لانّ الولی أو النبى هو الذى خلق الشفاء و اوجده، بل لما سبق فى علمه تعالى القديم من تعلیق هذا الشفاء على التوسل المذكور.[46]

و اما توسل به سوى خداوند متعال به جاه انبیائش - علیهم الصلاة و السلام - و اولیای صالحین او شرک و حرام و بدعت حادث شده در دین نیست آن گونه که مخالفان ادعا می کنند، بلکه این کار محبوب بوده و شرعاً به آن دعوت شده است، و مخالفت مخالفان در آن و تنوع مقاله آنها درباره این موضوع نیست...مگر از ظاهرترین ادله بر حیرت عقول و فساد تکفیرشان، و گرنه چه فرقی بین ولی و پیامبر و زنده و مرده در اینجاست، مادامی که معتقدیم فعل تنها برای خداست و در این امر شریکی ندارد؟ و اینکه خدای عزوجلّ متصرف در عالم است به منع و اعطاء؟ و هر خلقی از ملائکه و انبیا و اولیا و دیگران تنها وسیله ها و اسبابی هستند که خداوند متعال خیر و ضدّ آن را به دست آنها جاری می سازد، بدون آنکه برای آنان در این امر ایجاد یا تأثیر مطلق باشد، همان گونه که رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلّم) به قولش به این مطلب اشاره کرده است آنجا که فرمود: "همانا این خیر خزائنی دارد و برای آن خزائن کلیدهایی است، پس خوشا به حال بنده ای که خداوند او را کلیدهای خیر و قفل های شر قرار داده است، و بدا به حال بنده ای که خداوند متعال او را کلیدهای شر و قفل های خیر قرار داده است".و آیا کسی تصور می کند که فرد زنده کسی است که خیر را جلب کرده، یا ضرر را به ذاته برای کسی که به او توسل کرده دفع می کند تا اینکه اگر مرد این کار جایز نباشد و در نتیجه توسل به او بیهوده و قبیح، یا شرک صریح باشد؟ به خدا سوگند که هرگز چنین نیست...

و توسل در حقیقت از این خارج نیست که تنها سببی از اسباب عادی است که خداوند متعال آن را مقتضی مسبباتی قرار داده و بین آنها مقارنه در وجود گذاشته است، ولی تأثیر تنها برای خداوند جلّ و علا است، و حکم این همانند حکم سایر اسباب عادی است که در آن افراط گری و غلو می شود، همان گونه که از برخی جاهلان انجام می گیرد و نیز تفريط گری می شود همان

گونه که از سوی افراد قسی القلب و خشک، که منکر خاصیت های اولیای خداوند صورت می پذیرد، خواصی که ثابت شده و کراماتی که به مشاهده و عیان واقع است؛ زیرا محال نیست، بلکه هرگز بعید به نظر نمی رسد که خداوند متعال برآوردن حاجتی از حوائج همچون شفای از مرض یا وسعت در روزی را معلق بر توسل به یکی از بنده های صالحش نماید، و در این حالت امکان ندارد که مطلوب انسان از شفا و دیگر خواسته ها از غیر راه توسل به هیچ نحو ممکن تحقق یابد، نه به جهت اینکه توسل به ذاته مؤثر است و نه به جهت اینکه ولی یا پیامبر کسی است که شفا را آفریده و ایجاد نموده است، بلکه به جهت علم سابق و قدیم الهی است که این شفا معلق بر این توسل است.

24. آلوسی حنفی

او می نویسد:

لا أرى بأساً في التوسل إلى الله تعالى بجاه النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) عند الله تعالى، حياً و ميتاً، و يراد من الجاه معنى يرجع إلى صفة من صفاته تعالى، مثل أن يراد به المحبة التامة المستدعية عدم رده و قبول شفاعته؛ فيكون معنى قول القائل: إلهي أتوسل بجاه نبيك (صلى الله عليه وآله وسلم) أن تقضى لي حاجتي، إلهي اجعل محبتك له وسيلة في قضاء حاجتي.

ولا فرق بين هذا و قولك: إلهي أتوسل برحمتك أن تفعل كذا؛ إذ معناه أيضاً إلهي اجعل رحمتك وسيلة في فعل كذا، بل لا أرى بأساً أيضاً بالإقسام على الله تعالى بجاهه (صلى الله عليه وآله وسلم) و سأل به هذا المعنى...بقي ههنا امران:

الأول: أن التوسل بجاه غير النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لا بأس به أيضاً، ان كان المتوسل بجاهه ممن علم أن له جاهاً عند الله تعالى، كالمقطوع بصلاحه و ولايته.

الثاني: من لا قطع في حقه بذلك فلا يتوسل بجاهه؛ لما فيه من الحكم الضمني على الله تعالى بما لم يعلم تحققه منه عز شأنه، و في ذلك جرأة عظيمة على الله تعالى. [47]
و مشکلی در توسل به خداوند متعال به جاه پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نزد خداوند متعال در زمان حیات و ممات او نمی بینم، و مقصود از جاه پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) معنایی است که رجوع به صفتی از صفات خداوند متعال دارد، مثل اینکه اراده شود به آن محبت تامی که مستلزم عدم رد او و قبول شفاعتش می باشد. لذا معنی قول کسی که می گوید: بار خدایا به جاه پیامبرت توسل می جویم که حاجتم را برآورده کنی این است که خدایا! دوست داشتن پیامبرت را وسیله در برآورده شدن حاجتم قرار بده.

و فرقی بین این گونه دعا و قول تو نیست که می گویی: بار خدایا! به رحمتت توسل می جویم که این گونه انجام دهی؛ زیرا معنای آن نیز این است که بگویی: بار خدایا! رحمتت را وسیله در انجام فلان عمل قرار بده، بلکه همچنین باکی نمی بینم در قسم خوردن به جاه پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به این معنا...در اینجا دو امر باقی می ماند:

اول: همانا توسل به جاه غیر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نیز اشکالی ندارد اگر کسی که توسل به جاه او شده از جمله کسانی باشد که نزد خداوند متعال آبرو دارد، مثل کسی که قطع به صلاح و ولایت اوست.

دوم: کسی که قطعی به صلاح او نیست. لذا به جاه او توسل جسته نمی شود؛ زیرا که در آن حکم ضمنی بر خداوند متعال است به چیزی که تحقق آن را از خداوند عزیزالشأن نمی داند و در این امر جرأتی عظیم بر خداوند متعال است.

25. ابوسلیمان سهیل زبیبی

او که امام مسجد جامع "نجارین" در دمشق است در این باره می گوید:
إنَّ الإعتقاد بالتوسل بالأنبياء و المرسلين عليهم الصلاة و التسليم و الأولياء الصالحين المجمع على فضلهم و صلاحهم و عدلهم و ولايتهم إيمان لا كفر و جائز عندی لا محذور، و انَّ المتوسل بهؤلاء إلى الله تعالى لتقضى حاجاته يكون مؤمناً موحداً ليس بمشرك و تصح جميع عباداته. [48]

همانا اعتقاد توسل به پیامبران و رسولان که درود و سلام خدا بر آنان باد و اولیای صالح که اجماع بر فضل و صلاح و عدالت و ولایت آنان است ایمان می باشد نه کفر، و نزد من جایز است و محذوری در آن نیست، و اینکه توسل کننده به آنان نزد خداوند متعال به جهت برآورده شدن حاجاتش مؤمن موحّد است نه مشرک و تمام عباداتش صحیح می باشد.

26. علامه صالح نعمان

او که از مفتیان "حماة" در سوریه است، می گوید:
و قد اجمعت الأمة على جواز التوسل إذا صحت العقيدة، و اجماع الأمة حجة شرعية، كما قال (صلى الله عليه و آله و سلم): "لا تجتمع امتی على ضلالة". اما ما يدعيه بعض الغلاة من الوهابية بانَّ حكم التوسل بانَّه شرك فلا دليل عليه شرعاً ولا عقلاً. [49]
امت اجماع دارند بر جواز توسل در صورتی که عقیده صحیح باشد، و اجماع امت، حجت شرعی است همان گونه که پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: "امت بر گمراهی اجماع نمی کنند". و اما آنچه را که برخی از غالیان از وهابیان ادعا می کنند که حکم به شرک بودن توسل است، دلیل شرعی و یا عقلی بر آن نمی باشد.

27. علامه شیخ حسن خالد

او که مفتی لبنان است، می گوید:
و أما التوسل بالنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و التوجه به في كلام الصحابة فيريدون به التوسل بدعائه و شفاعته... و على التوسل بالأنبياء و الصالحين احياء و امواتاً جرت الأمة طبقة طبقة. [50]

و اما توسل به پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) و توجه به او در کلام صحابه، پس مقصودشان از آن توسل به دعا و شفاعت اوست... و بر توسل به انبیا و صالحان چه در زمان حیات یا مرگ، طبقه طبقه امت اجماع کرده اند.

28. شیخ احمد شیخو

او که رئیس مجلس مرکزی اتحاد مبلغان در جاکارتای اندونزی است در این باره می گوید:
و اقول: انَّ التوسل بالنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) جائز في كل حال؛ قبل خلقه و بعد خلقه، في مدة حياته في الدنيا و بعد موته، في مدة البرزخ و بعد البعث في عرصات القيامة و الجنة. [51]

و می گویم: همانا توسل به پیامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) در هر حالی جایز است؛ چه قبل از خلقتش و چه بعد از خلقتش، در مدت حیاتش در دنیا و بعد از مرگش، در مدت برزخ و بعد از محشور شدن در عرصه های قیامت و در بهشت.

29. ابوالحسن علی ندوی

محمد برهان الدین به دستور شیخ ابوالحسن علی ندوی، رئیس جماعت علما در "لکنهو" می نویسد:

إنَّ الإعتقاد بالتوسل بالأنبياء ليس شركاً، فالمتوسِّل ليس بمشرك، فنرجوا الله تعالى أن يتقبل أعماله الصالحة من الصلاة و الحج و غيرهما. [52]

همانا اعتقاد به توسل به انبیا شرک نیست، پس توسل کننده مشرک نیست، و ما از خداوند متعال امیدواریم که اعمال صالح او از نماز و حج و دیگر اعمالش را قبول کند.

30. سید یوسف سید هاشم رفاعی

او که از اجله فضلاء کویت و مشایخ آن دیار است درباره حکم توسل می گوید:
و الحاصل أنّ مذهب اهل السنة و الجماعة صحة التوسل و جوازه بالنبی(صلی الله علیه و آله و سلّم) فی حیاته و بعد وفاته، و کذا بغیره من الأنبیاء و المرسلین و الأولیاء و الصالحین، كما دلت الاحادیث السابقة. و اما الذین یفرقون بین الاحیاء و الأموات حیث جوزوا بعض التوسلات بالأحیاء لا الأموات فهم القریبون من الزل؛ لأنّهم اعتبروا أنّ الاحیاء لهم التأثير دون الأموات، مع أنّه لا تأثیر ایجادياً لغير الله سبحانه و تعالی على الإطلاق، و أما الافادة و فیض البرکات و الإستفادة من ارواحهم استفادة اعتیادیه، و توجه ارواحهم إلى الله سبحانه و تعالی طالبین فیض الرحمة على ذلك المتوسل، فهو شیء جائز و واقع و خال من کل خلل بدون الفرق بین الاحیاء و الاموات. [53]
و حاصل اینکه مذهب اهل سنت و جماعت، صحت توسل و جواز آن به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) است در حال حیات او و بعد از مرگش، و همچنین به غیر او از انبیا و رسولان و اولیا و صالحان، آن گونه که احادیث سابق بر آن دلالت دارد. و اما کسانی که بین زنده ها و مرده ها فرق می گذارند به حیثی که برخی از توسلات به زنده ها را قبول می کنند نه مرده ها را، آنان به لغزش ها نزدیک ترند؛ زیرا اعتبار می کنند که زنده ها دارای تأثیرند نه مرده ها، با آنکه تأثیر ایجادیه به طور مطلق بر غیر خدا نیست، و اما فایده رساندن و فیض برکات و استفاده از ارواح آنان به استفاده عادی است و توجه ارواح آنان به سوی خداوند سبحان و بلند مرتبه، رحمت در حال طلب فیض بر آن شخص متوسل، پس این توسل امری جایز و واقع و خالی از اشکال است، بدون فرق بین زنده ها و مرده ها.

31. شیخ نظام الدین

او که مفتی در دارالعلوم دیوبند بوده بعد از نقل احادیث و اقوال اهل علم درباره توسل می گوید:
و اتضح من هذه النقول أنّ المتوسلین لیسوا مشرکین، و أنّ التوسل لیس شرکاً؛ صومهم و صلاتهم و حجّهم و زکاتهم جائز و صحیح، مثل سائر المسلمین. [54]
از این نقل ها واضح شد که توسل کنندگان مشرک نیستند، و توسل هم شرک نمی باشد، و روزه و نماز و حج و زکات توسل کنندگان جایز و صحیح است، همانند سایر مؤمنان.

پی نوشت ها

- [1] . فتاوی ابن عثیمین، ج3، ص100.
- [2] . المستدرک علی الصحیحین، ج4، ص560؛ وفاء الوفاء، ج4، صص1359 و 1404، مجمع الزوائد، ج4، ص2.
- [3] . وفاء الوفاء، ج4، ص1372.
- [4] . البدعة فی مفهومها الاسلامی، ص45.
- [5] . البدعة فی مفهومها الاسلامی، ص45.
- [6] . المواهب اللدنیة، ج4، ص593.
- [7] . المدخل، ج1، ص254.
- [8] . فیض القدر، ج2، ص135.
- [9] . الانصاف فیما ترجح من الخلاف، ج2، ص456.
- [10] . البداية و النهایة، ج14، ص45.
- [11] . حاشیة الايضاح علی المناسک، صص450 و 498.

- [12]. شرح المذهب "المجموع"، ج 8، ص 274.
- [13]. كتاب الأذکار، باب أذکار الحج، ص 307.
- [14]. مقدمة إرغام المبتدع الغبی بجواز التوسل بالنبی(صلی الله علیه و آله و سلم)، از غمارى.
- [15]. الدرر السنية، زینى دحلان، ص 31.
- [16]. المهند على المهند، صص 86 و 87.
- [17]. التأمل فيحقیقة التوسل، صص 48 و 49.
- [18]. الأذکار من كلام سيد الأبرار، نووى، ص 217.
- [19]. آل عمران: 49.
- [20]. صحيح شرح العقيدة الطحاوية، صص 731 و 732.
- [21]. المجموع، ج 8، ص 272.
- [22]. الردّ على اباطيل، ص 40.
- [23]. طريق الهجرتين، ابن قيم، ج 1، صص 515 و 516.
- [24]. مفتاح دار السعادة، ابن قيم، ج 1، ص 301.
- [25]. شفاء السقام، ص 291.
- [26]. تفسير القرآن، شيخ شعراوى، صص 3107 و 3108.
- [27]. نساء: 64.
- [28]. شرح المواهب اللدنية، ج 4، ص 593.
- [29]. الشرح الكبير مع المغنى، ج 3، صص 494 و 495.
- [30]. مفاهيم يجب ان تصحح، ص 91.
- [31]. همان، ص 92.
- [32]. همان، ص 93.
- [33]. مفاهيم يجب ان تصحح، ص 95.
- [34]. مفاهيم يجب ان تصحح، ص 154.
- [35]. مفاهيم يجب ان تصحح، ص 180.
- [36]. شواهد الحق فيالاستغاثة بسيد الخلق، نبهانى، ص 271.
- [37]. شواهد الحق فيالاستغاثة بسيد الخلق، نبهانى، ص 120.
- [38]. كشف فيوض، محمد عثمان بريلوى، ص 57.
- [39]. شواهد الحق، ص 275.
- [40]. حجة الله على العالمين، صص 814 و 815؛ وفاء الوفاء، سمهودى، ج 4، ص 1371.
- [41]. برائة الاشعريين، ص 26.
- [42]. عقيدة السلف الصالح، محمد عادل عزيزه كيالى، صص 250 - 253، به نقل از "الدر النضيد فى اخلاص كلمة التوحيد"، شوكانى.
- [43]. الدر النضيد، شوكانى، ص 6.
- [44]. التوسل، ص 47.
- [45]. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 238؛ المعجم الكبير، طبرانى، ج 5956؛ مسند ابى يعلى، ج 7526.
- [46]. نفحات الدومى، شيخ عبدالجواد محمد الدومى، ص 334.
- [47]. روح المعانى، آلوسى، ج 6، ص 128.

- [48] . سیوف الله الاجله، ص 59.
[49] . همان، ص 55.
[50] . سیوف الله الاجله، ص 71.
[51] . همان، ص 77.
[52] . سیوف الله الاجله، ص 161.
[53] . الرد المحکم المنیع.
[54] . سیوف الله الاجله، ص 167.

:

9.	8.	7.	6.	5.	4.	3.	2.1984	1. *
17.	()	16..1404	15.	14.	13.	12.	11.	10.1992
24.	23..1404	22..1416	21.	20.	19..1405	18.		
31.	30.	29..1417	28.	27.	26..1413	25.		
38..1356	37.	36..1416	35.	34.	33.	32..1416		
45.	44.	43..1419	42..1418	41.	40.	39..1357		
52..1405	51.	50..1306	49.	48..1420	47..	46..1408		
1390	1419	54.	53.					